

شماره مسلسل ۱۲  
 شماره ۱  
 سال دوم  
 ذوالحججه الحرام ۱۳۶۴  
 آذر ماه ۱۳۲۴



رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا

سال دوم	ذوالحججه الحرام ۱۳۶۴	شماره ۱
	آذر ماه ۱۳۲۴	شماره مسلسل ۱۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا  
 لِلَّهِ وَرَسُولِهِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا  
 يُحْيِيكُمْ... »

(آیه ۲۴ از سوره انفال)

حیات حقیقی

ایمان و عمل صالح است

در عالم ماده و طبیعت دو گونه مخلوق وجود دارد:  
 یکدسته که از گروهی انبوهتر و عددی بیشتر فراهم میآید مرده  
 و دسته دیگر که شمار آنها کمتر است زنده میباشد.

شوق بتمکامل و میل ببحر کت صعودی که، بمشیت آفریدگار کل،  
 در نهاد همه موجودات نهاده شده و طبیعت تمام آفریدگان بدان سرشته  
 گشته برای این است که همه موجودات مرده، بتدریج باقلیم زندگی  
 نزدیک و از آثار لذیذ و شیرین حیات برخوردار گردند. تیرگی

و گرفتگی که لازمه عرصه مرگ است از آنها زائل و درخشد کسی و کسادگی که از شئون حتمی نشأه حیات میباشد برای آنها حاصل گردد حیات بخودی خود و از لحاظ ذات اگر قابل تحدید و تعریف نباشد بیگمان آثار و لوازم نامحدود آن بر همه روشن و در نزد همه معروف است. هر چه آثار حیات در موجودی بیشتر و نمایانتر باشد مبدأ آن آثار که حیات است قویتر و کاملتر و حقیقی‌تر میباشد.

احساس و هم حرکتی که از میل و اراده ناشی باشد از شئون و آثار حیات است. این دوائر کم و بیش در عالم حیوانیت وجود دارد پس حیات در آنجا موجود و مایه برتری آن عالم است بر مراتب و عوالم سابقه هر حیوانی که این دو اثر در آن قویتر باشد کمالش بیشتر و حیانتش نمایانتر است انسان چون از همه انواع حیوانات در انصاف باین دوائر کاملتر است حیات او قویتر و چون احساس لطیفتر و حرکاتش از ارادات و امیالی عالیتر ممکن است سرچشمه گیرد پس حیوانش راقیتر و شریفتر میباشد.

در بشر امیال و اغراضی است شبیه بامیال و اغراض عالم حیوان و اغراض و امیالی است از سنخ دیگر و از عالمی والا تر و برتر. اگر فردی در دوره زندگی خود همه حرکات و احساساتش از قبیل حرکات و احساسات حیوان باشد یعنی مبادی اعمال او غرائزی از قبیل شهوت و غضب باشد از سنخ سائر حیوانات بلکه بدتر و گمراهتر خواهد بود چه آنها بحسب اقتضای حیات خود رفتار کرده و استعدادی لطیف و شریف را در خود فاسد و نابود نساخته اند لیکن انسان برای حیاتی بالاتر استعداد داشته که باید خود را برای نیل بآن مهیا میساخته است پس روپستی

نهاده و از استعداد خود بهره بر نگرفته است چشم خردش کور و قره بصیرتش را بیکار و نابکار ساخته است.

بمقربری دیگر و با نظری عارفانه، تر باید گفت بر فرض اینکه همه موجودات عالم دارای حیات باشند و در این نشأه هیچ چیزی مرده یافت نشود بی تردید سنخ حیاتها متفاوت و میان آنها از زمین تا آسمان فاصله است که از آن نظر میتوان حیات مرتبه نازله را نسبت بحیات مراتب بالاتر معات و مرگ بشمار آورد.

برای انسان بالاترین درجات و شریفترین مراتب حیات ممکنست بهم رسد لیکن نه بطور طبیعی و قهری بلکه در نتیجه تعلیم صالح و تربیت کامل. پس انسان خردمند باید هم خود را برای شناختن و بکار بستن تعلیم صالح و تربیت کامل مصروف دارد چه حیات حقیقی او بدون آن میسور بلکه متصور نیست و در حقیقت حیاتی که در عالم انسان پرورش و آموزش صحیح با آن نباشد حیات انسان نمیباشد.

تعلیم و تربیت انسان باید از مقامی فوق انسان طرح شود باید مقامی

نقشه تعلیم و تربیت انسان را بدست او بدهد که بر همه شئون و اطوار جسم

و روح انسان و قف باشد تمام عوامل و علل بقاء و رفاه حیات او را

بداند از یکایک منافیات و مزاحمت زندگی، وی آگاه باشد مناسبات

و لوازم کمال حیات بشر را در این نشأه و آن نشأه بخوبی شناسد.

انسان خودش بر این دقائق و رموز، مطلع نیست خودش از اوضاع

و احوال آن نشأه خبر ندارد پس خودش نمیتواند راهی برای تعلیم

صحیح و تربیت کامل خود تعیین کند و بی شک اگر دست بچنین کاری

بزندگاری ناقص و شاید زبان آور انجام داده است .

بشر با همه خرد و اطلاع و احاطه‌ای که نسبت بسائر موجودات دارد و از اینجهت میان او و حیوانات دیگر تفاوت زیاد میباشد در عین حال چنان احاطه و اطلاعی بر عالم بشریت و شؤون ندارد که بتواند راه تعلیم و تربیت کامل و صحیح خود را تهیه کند .

پیغمبران که آمده اند همین نکته را گوشزد کرده و بر مردم فهمانده اند که حیات حقیقی آنان تابع طرز تعلیم و تربیت ایشان است و تربیت و تعلیم صحیح آنست که آفریدگار کل و محیط علی الاطلاق برنامه آنرا تنظیم نموده و بوسیله استادان برگزیده و برگزیدگان بحق و حقیقت رسیده بر مردم رسانده شود .

خدا و پیغمبرانش مرده را بسوی زندگی حقیقی میخواندند و آنانرا بشاهراه حیات دعوت میکنند بر مردم است که دعوت الهی را لبیک گویند و از راه تعالیم آسمانی و تربیت دینی خود را از ورطه زندگانی پست، که در حقیقت نامرگ بر آن شایسته تراست از نام زندگی، برهاند و بمقام شامخ انسانیت حقیقی برسانند .

«ای اهل ایمان هنگامی که خدا و پیغمبر او شمارا بسوی آنچه بشما حیات حقیقی میباشد دعوت میکنند این دعوترا اجابت کنید ...»  
در این آیه شریفه که در صدر مقاله آورده شد خداوند مردم را براه زندگی حقیقی هدایت و ارشاد میفرماید . موجب زندگی حقیقی دین و ایمان و عمل صالح است چنانکه در این آیه دیگر تصریح آن شده است :  
« هر که ایمان بیآورد و کار نیک انجام دهد او را زندگی پاکیزه و حیات طیب میدهیم . . . »

پیدینی و بی ایمانی مردم منشأ بسیاری از صفات رذیله و در حقیقت همدوش با مرگ می باشد . کسی که دین و ایمان ندارد برای خود ارزش و قیمت نمی شناسد از دزدی و خیانت و دروغ و دغلی و ستم و دیگر کارهای زشت و پست که همه کشنده روح فرد و خراب کننده اوضاع اجتماع می باشد پرهیز نمی کند . عضو فاسد جامعه مانند عضو فاسد بدن انسانست که مفاسد آن بسائر اعضاء سرایت می کند چنانکه در ذیل آیه صدر مقاله خداوند برای تحریض و ترغیب بدین و ایمان که موجب حیات حقیقی فرد و اجتماع است فرموده است « بدانید خدا میان انسان و قلب او حائل میگردد » و عاقبت بسوی او محشور میگردید . از آن فتنه که چون برسد بخصوص ستمکاران اختصاص ندارد بلکه سائر افراد جامعه را نیز فرا میگیرد پرهیزید .

باز هم تکرار میکنیم هر کس بخود و جامعه خویش علاقه مند است

هر کس برای شخص خویش ارزش و اعتباری حقیقی تشخیص داده و

بآن قائل است . هر کس حیات را بهتر از مرگ و بقا را بهتر از فنا و

کمال را بهتر از نقص میداند باید بخدا که مبدأ حیات ، قیوم کل و کمال

مطلق است توجه کند ، از ته لیم الهی پیروی نماید ، دین و ایمان را پیشوای

خویش سازد و کوشش کند که سیطره مطلق برای حقائق دین باشد و بر

همه افراد بشر دین و ایمان حکم فرما گردد .

۱ - شاید این جمله از مردن آدمی کنایه و منظور همین باشد که تا در این نشأ هستی قدر خود را بداید و دعوت خدا و پیغمبر او را بپذیرید و بدین و ایمان که موجب حیات شماست توجه شوید .

از خداوند خواستاریم که همه را متنبه و بپیروی از حقایق دین و تعالیم اسلام که موجب حیات حقیقی فرد و اجتماع است متوجه و ساعی فرماید  
آبانماه ۱۳۲۴  
مجموعه دشهبانی

## احلاق بزرگان

از مجموعه ورام حکایت شده که.

« روزی مالک اشتر از بازار کوفه میگذشت و چنانکه شیوه مردم فقیر است کرباس خامی در بر و پاره‌ای از همان کرباس بجای عمامه بر سر داشت یکی از بازاریان بر در دکانی نشسته بود چون اشتر را دید که به بچنان وضع و لباس میرود در نظر او خوار آمده از روی استخفاف شاخ بقله‌ای بر اشتر انداخت اشتر حلم ورزیده با او التفات نمود و بگذشت یکی از حاضران که اشتر را میشناخت چون آنحال مشاهده کرد بان بازاری خطاب نمود که وای بر تو هیچ دانستی که آن چه کس بود که با او اهانت کردی گفت ندانستم گفت مالک اشتر بود صاحب امیر المؤمنین علی پس آنمرد بازاری از تصور آن کار که کرده بود بلرزه در آمد و از عقب اشتر روانه شد که خود را بار رساند و از او عذر خواهد دید که اشتر به مسجدی در آمده بنماز مشغول است صبر کرد تا چون اشتر از نماز فارغ شد و سلام داد خود را بر پای او انداخت و پای او را بوسیدن گرفت اشتر ملتفت شده سر او را بر گرفت و گفت این چه کار است که میکنی؟ گفت عذر گناهی که از من صادر شد از تو میخواهم که تورا نشناخته بودم اشتر گفت بر تو هیچ گناهی نیست بخدا سو کند که من بمسجد جهت آن آمده بودم که از برای تو استغفار کنم و طلب آمرزش نمایم (۱) »

۱ - عین عبارات مجالس المؤمنین است.